

ضرورت بازنگری در گونه‌شناسی جامعه‌شناسی اقتصادی

حمزه نوذری (استادیار، گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران)

hnozari@khu.ac.ir

چکیده

با توجه به شرایط اجتماعی و دانشگاهی دهه ۱۹۷۰، گروهی از جامعه‌شناسان مبتکر و خلاق و با سنت‌های فکری مختلف، در شکل‌گیری جامعه‌شناسی اقتصادی جدید سهم و نقش بسزایی داشتند. آن‌ها سعی کردند که پدیده‌های اقتصادی را متمایز از رویکرد اقتصاد نوکلاسیک تحلیل کنند. در این میان، برخی از پژوهشگران حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی را به دو گونه قدیم و جدید تقسیم‌بندی کردند و پیشگام جامعه‌شناسی اقتصادی جدید را «گرانوتر» معرفی کردند؛ درحالی‌که سنت‌های فکری متعددی در پدیدآمدن حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی جدید نقش داشته‌اند؛ از جمله رویکرد تحلیل شبکه، حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی جدید و دیدگاه جامعه‌شناسی تحول‌یافته فرهنگی. حک‌شدگی، محوری‌ترین مفهوم در میان سنت‌های فکری جدید است که براساس آن، پدیده‌های اقتصادی متفاوت از علم اقتصاد متعارف تبیین شده‌اند. در این مقاله با بررسی انتقادی این تقسیم‌بندی در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی نشان داده می‌شود که جامعه‌شناسی نو مارکسیستی احیاشده در دهه ۱۹۷۰، از نظر مفهومی و تجربی دستاوردهای مهمی در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی داشته است که از سهم و نقش آن در شکل‌گیری این حوزه غفلت شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که در تعامل و ارتباط میان جامعه‌شناسی اقتصادی و رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی نو مارکسیستی، جهت‌گیری و تحلیل‌های چندجانبه و جدیدی ایجاد می‌شوند. همان‌گونه که جامعه‌شناسی نو مارکسیستی احیاشده در دهه ۱۹۷۰ در جامعه‌شناسی متعارف پذیرفته شده است و از دستاوردهای آن بهره گرفته می‌شود، در جامعه‌شناسی اقتصادی نیز چنین تعاملی با جامعه‌شناسی نو مارکسیستی سازنده است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی اقتصادی، جامعه‌شناسی اقتصادی نو مارکسیستی، سرمایه‌داری انحصاری، کنش اقتصادی، پدیده‌های اقتصادی.

۱. مقدمه

برای پژوهشگران، حوزه‌های تخصصی مجموعه‌ای از روش‌ها، مفاهیم و رویکردهای نظری تعریف می‌شوند که تسلط بر آن‌ها شرط ورود به هر حوزه تخصصی است. پویایی مدام و رقابت بر سر تعاریف و انجام پژوهش‌های تجربی به افزایش تخصص‌گرایی در موضوع‌های علمی منجر می‌شوند و شکل‌گیری حوزه تخصصی نیازمند روند مداوم طبقه‌بندی و بازطبقه‌بندی است (کانورت و هیلبرون^۱، ۲۰۰۷). جامعه‌شناسی اقتصادی یکی از پویاترین حوزه‌های تخصصی در جامعه‌شناسی آمریکای شمالی است. پژوهشگران معاصر مانند گرانووتر^۲ (۱۹۸۵)، زلیزر^۳ (۱۹۸۹)، گرانووتر و سوئدبرگ^۴ (۱۹۹۲)، دی‌ماجیو^۵ (۱۹۹۴)، اسملسر و سوئدبرگ^۶ (۱۹۹۴، ۲۰۰۵)، بکرت^۷ (۱۹۹۶، ۱۹۹۹)، دابین^۸ (۲۰۰۵) و بوردیو^۹ (۲۰۰۵) به جامعه‌شناسی اقتصادی به‌عنوان حوزه‌ای متمایز که اصول خاص خود را دارد، توجه دوباره‌ای کرده‌اند. گفته می‌شود که مفهوم جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه آن به پایان قرن نوزدهم می‌رسد؛ زمانی که علوم اجتماعی به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی ایجاد شد و بنیان‌گذاران علوم اجتماعی مانند وبر^{۱۰}، دورکیم^{۱۱} و زیمل^{۱۲} مرزهای این رشته را تدوین

1. Convert & Helbron
2. Granovetter
3. Zelizer
4. Granovetter & Swedberg
5. DiMaggio
6. Smelser & Swedberg
7. Beckert
8. Dobbin
9. Bourdieu
10. Weber
11. Durkheim
12. Simmel

کردند. در قرن بیستم، جامعه‌شناسی اقتصادی فراموش شد و تحلیل موضوع‌های اقتصادی برعهده اقتصاددانان بود و جز اندکی از جامعه‌شناسان مانند پارسونز^۱ و پولانی^۲، دیگران به این حوزه توجه نداشتند. در دهه ۱۹۸۰، مفهوم جامعه‌شناسی اقتصادی در پژوهش‌های هریسون وایت^۳، گرانووتر و استیچکامب^۴ به کار رفت. وایت، از این مفهوم برای نقد نظریه نئوکلاسیک‌ها در تحلیل بازار استفاده کرد و استیچکامب جامعه‌شناسی اقتصادی را به‌عنوان چارچوبی کلی برای نقد نویسندگان نومارکسیست مانند اسکاچپول^۵، والرشتاین^۶ و وایت^۷ استفاده کرد. گرانووتر در مقاله «جامعه‌شناسی اقتصادی قدیم و جدید: یک تاریخ و دستور کار» از لحاظ تاریخی جامعه‌شناسی اقتصادی را به دو دوره تقسیم‌بندی کرد. سوئدبرگ با بهره‌گیری از این تفکیک در آثار مختلف خود جامعه‌شناسی اقتصادی را به دو تاریخ قدیم و جدید تقسیم کرد و گرانووتر را پیش‌گام جامعه‌شناسی اقتصادی جدید معرفی کرد. سوئدبرگ در کتاب و مقاله‌هایی که منتشر کرده است، برای مشروعیت‌بخشی به حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی سعی کرده است ریشه این حوزه جدید را در آثار جامعه‌شناسی کلاسیک جست‌وجو کند. نویسندگان بسیاری در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی تفکیک و تمایز سوئدبرگ را دنبال کرده‌اند (داد و لارسون^۸، ۲۰۱۱؛ تالمود^۹، ۲۰۱۳). این دوره‌بندی از جامعه‌شناسی اقتصادی در میان پژوهشگران جامعه‌شناسی اقتصادی عمومیت یافته است؛ برای مثال، زلیزر (۱۹۸۹) در پژوهشی با عنوان «پول‌های خاص» نظریه‌های جامعه‌شناسی اقتصادی را با تأکید بر جامعه‌شناسی پول به دو دسته کلاسیک‌ها و جدید (۱۹۸۰ به بعد)

1. Parsons
2. Polanyi
3. Harrison White
4. Stinchcombe
5. Skocpol
6. Wallerstein
7. Wright
8. Daoud & Larsson
9. Talmud

تقسیم‌بندی کرد، اما آیا عنوان جامعه‌شناسی اقتصادی جدید به معنی دیدگاه واحدی است که نویسندگان با پیروی از آثار گرانووتر در شکل‌گیری و توسعه این حوزه تخصصی مشارکت داشتند؟ در این میان، سهم جامعه‌شناسان اقتصادی نو مارکسیست و حوزه‌های مختلف جامعه‌شناسی در شکل‌گیری و توسعه این رشته چیست؟ جامعه‌شناسی نو مارکسیستی در تحلیل پدیده‌های اقتصادی چه سهم و نقشی داشته است؟ آیا با احیای جامعه‌شناسی نو مارکسیستی در دهه ۱۹۷۰ و توسعه مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌های این سنت فکری، می‌توان سهمی برای آن در جامعه‌شناسی اقتصادی جدید قائل شد؟

در حوزه جامعه‌شناسی توسعه، دیدگاه‌های جامعه‌شناسان نو مارکسیست مانند باران^۱ و سوئیزی^۲ در دوره‌بندی نظریه‌های توسعه، در ذیل مکتب وابستگی مورد توجه قرار گرفته است، اما در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی از آن غفلت شده است. به نظر می‌رسد که از دیدگاه برخی جامعه‌شناسان اقتصادی جدید، جامعه‌شناسی اقتصادی مارکسیستی وصله ناجوری است که به دلیل رادیکال‌بودنش کنار گذاشته شده است (سوئدبرگ، ۲۰۰۳، ص. ۱۱). شاید این موضوع مطرح شود که نظریه‌های نو مارکسیستی جزو نظریه‌های جامعه‌شناسی نیستند؛ بنابراین، لازم نیست در دوره‌بندی جامعه‌شناسی اقتصادی از نظریه‌های نو مارکسیستی بهره برد. ریتزر^۳ معتقد است که برخی دیدگاه‌های نو مارکسیستی از جمله جبرگرایان اقتصادی (کائوتسکی^۴، لنین^۵ و برنشتاین^۶) ارتباط مستقیمی با جامعه‌شناسی ندارند (ریتزر، ۱۳۷۴، ص. ۱۸۹)، اما دیدگاه‌های نو مارکسیستی باران و سوئیزی (۱۹۶۶)، بریورمن^۷ (۱۹۷۴) و بوراوی^۸ (۱۹۷۹) در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی قرار می‌گیرند و

1. Baran
2. Sweezy
3. Ritzer
4. Kautsky
5. Lenin
6. Bernstein
7. Braverman
8. Burawoy

به‌نوعی می‌توان از رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی سخن گفت. «درحقیقت، جامعه‌شناسان اقتصادی نومارکسیستی می‌خواستند دربرابر زیاده‌روی‌های جبرگرایی اقتصادی واکنش نشان دهند و این دیدگاه را گسترش دادند که در حوزه جامعه‌شناسی تفسیرهای اندکی دربارهٔ نهادهای اقتصادی وجود دارند» (ریتزر، ۱۳۷۶، ص. ۲۳۵). درزمینهٔ تأثیرگذاری اندیشه‌های اجتماعی مارکسیستی بر جامعه‌شناسی به‌ویژه در رابطهٔ میان اقتصاد و جامعه، بوراوی (۱۳۹۳، ۱۵-۱۴) معتقد است که در دوران جنگ سرد جامعه‌شناسی درصدد خنثی کردن مارکسیسم بود، اما اکنون، دیگر (دههٔ ۱۹۶۰) به نامزدی و آشتی سازندهٔ جای سپرده است. جامعه‌شناسی که از مبانی فرسوده‌اش سلب اعتماد شده بود و با افول دولت رفاه نیز از چشم‌ها افتاده بود، مارکسیسم را در خیلی از حوزه‌هایش در خود جذب کرد. جامعه‌شناسی درس دههٔ ۱۹۶۰ را فراگرفته بود و اقتصاد و دولت را همراه با تحلیل جامعه به جایگاه مناسبشان بازگرداند و جامعه‌شناسی اقتصادی احیاشده به دگرگونی و تباهی کار توجه کرد؛ بنابراین، همان‌گونه که در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ مارکسیسم به جامعه‌شناسی جان تازه‌ای بخشید و به گفتهٔ بوراوی، گنجینه‌های نهفته‌اش کاویده می‌شد تا به جامعه‌شناسی نیرو بخشید، آیا جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی نیز می‌تواند به جامعه‌شناسان اقتصادی جدید تحرک تازه‌ای دهد؟ در این مقاله سعی شده است، مفاهیمی که در نظریه‌های جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی وجود دارند و می‌توانند در تحلیل رفتارها و نهادهای اقتصادی مؤثر باشند، استخراج شوند و پیوند آن‌ها با جامعه‌شناسی اقتصادی متعارف روشن شود. جامعه‌شناسان اقتصادی نومارکسیستی تلاش کرده‌اند تا با رویکردی متفاوت از اقتصاد متعارف و رویکرد پارسونزی، پدیده‌های اقتصادی را تحلیل کنند. هدف این پژوهش آن است که جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی را به‌عنوان یکی از سنت‌های نظری حوزهٔ جامعه‌شناسی اقتصادی معرفی کند.

۲. مبانی نظری تحقیق

جامعه‌شناسان اقتصادی کلاسیک سعی کرده‌اند تا پدیده‌های اقتصادی را متفاوت از علم اقتصاد و با توجه به سازوکارهای اجتماعی تحلیل کنند. مارکس^۱ در کتاب سرمایه، وبر در کتاب اقتصاد و جامعه و دورکیم در کتاب تقسیم کار، تبیین فردگرایانه و کنش اقتصادی مبتنی بر منفعت اقتصادی شخصی را نقد کرده‌اند. دورکیم در کتاب تقسیم کار، فردگرایی منفعت‌طلبانه پیشنهادی علم اقتصاد را باعث هرج و مرج اقتصادی می‌داند و تنظیم فعالیت‌های اقتصادی را در قالب گروه‌بندی حرفه‌ای ممکن می‌داند. وبر، چشم‌انداز گسترده‌ای درباره جامعه‌شناسی اقتصادی ارائه کرده است؛ به‌عنوان مثال، وبر در کتاب اقتصاد و جامعه بازار را متفاوت از علم اقتصاد تحلیل می‌کند. همچنین، سنخ‌شناسی انواع سازمان‌های اقتصادی را بیان کرده است که برای حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی بسیار مهم است. مارکس نیز در کتاب سرمایه، دو مفهوم قدرت و منفعت طبقاتی را تعیین‌کننده رفتار اقتصادی می‌داند. در رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی، برای پیش‌بینی رفتار اقتصادی فهم جامعه مبنا قرار می‌گیرد. مقایسه میان جوامع مختلف و یک جامعه در زمان‌های مختلف، مدنظر جامعه‌شناسی کلاسیک بوده است؛ بر همین اساس، جامعه‌شناسی اقتصادی با این سؤال‌ها شروع می‌شود که چرا کشورهای مختلف در زمینه اقتصادی با هم تفاوت معناداری دارند؟ چرا نهادهای اقتصادی یک کشور در طول زمان از هم متفاوت هستند؟ چرا رفتارهای اقتصادی از جامعه‌ای به جامعه دیگر تفاوت معناداری دارند؟ به عبارت دیگر، چرا انتخاب‌های اقتصادی با توجه به وضعیت هر جامعه متفاوت هستند؟ از نظر دابین (۲۰۰۵)، جامعه‌شناسان اقتصادی پاسخ‌گوی چنین سؤال‌هایی هستند؛ در حالی که نظریه‌های اقتصادی پاسخی برای آن‌ها ندارند. دابین مارکس، وبر، دورکیم و زیمل، هرکدام به‌نوعی تلاش کرده‌اند تا پاسخ مناسبی برای سؤال‌های بالا بیابند. جامعه‌شناسان کلاسیک در بررسی تاریخی و مقایسه‌ای که انجام داده‌اند، سعی کرده‌اند

1. Marx

تفاوت رفتار اقتصادی در جامعه مدرن را با جامعه ماقبل مدرن توضیح دهند. از نظر دابین، غرب شبکه واحدی نیست که نهادهای اقتصادی، مصرف و رفتار اقتصادی مشابهی در آن‌ها وجود داشته باشند؛ بلکه تفاوت عمده‌ای میان کشورهای آلمان، فرانسه، بریتانیا، سوئد و آمریکا در نظام مدیریت کار، راهبردهای مشارکت، ارتباطات صنعتی و غیره وجود دارند. دابین نتیجه می‌گیرد که جامعه‌شناسی اقتصادی از زمان شکل‌گیری‌اش توسط مارکس، وبر، دورکیم و زیمل، تاریخی و مقایسه‌ای بوده است و این روش و رویکرد می‌تواند دستاوردهای مهمی در فهم کنش‌های اقتصادی داشته باشد.

بمیش^۱ (۲۰۰۷) معتقد است که ریشه‌های جامعه‌شناسی اقتصادی در نقد آثار آدم اسمیت^۲، ریکاردو^۳ و میل^۴ شکل گرفته است؛ به نحوی که تفکرات جامعه‌شناسانه اقتصادی وبر، دورکیم و پولانی در نقد، بحث و جدال با نظریه‌های اقتصادی قرن‌های هیجدهم و نوزدهم به ثمر نشسته است. این در حالی است که تفکرات جامعه‌شناسان اقتصادی جدید دو ریشه اصلی دارد: الف- نقد تفکرات اقتصادی مکتب اطریش از جمله هایک^۵؛ ب- توجه به تغییرات سریع رشد اقتصادی و بازار و ناتوانی مدل‌های کلاسیک و نوکلاسیک اقتصادی برای توضیح آن؛ از جمله رشد اقتصادی شرق آسیا. جامعه‌شناسان اقتصادی تمایل داشته‌اند تا برای این تغییرات تبیین‌هایی را ارائه کنند. بمیش نتیجه می‌گیرد که جامعه‌شناسی اقتصادی قدیم و جدید در مقابل اقتصاد مرسوم شکل گرفته است.

از نظر سوئدبرگ (۲۰۰۳)، رقابت جامعه‌شناسان اقتصادی با علم اقتصاد متعارف برای تبیین پدیده‌های اقتصادی، بیش از همه ریشه در مقاله گرانووتر با عنوان «کنش اقتصادی و ساختار اجتماعی: مسئله حک‌شدگی» (۱۹۸۵) دارد. مفهوم حک‌شدگی نشان داد که مفهوم کنشگران جدا از هم که کنش اقتصادی خود را با مطلوبیت و بیشترین فایده انجام می‌دهند،

1. Beamish
2. Adam Smith
3. Ricardo
4. Mill
5. Hayek

نادرست است؛ بلکه کنش اقتصادی ریشه در شبکه پیچیده روابط اجتماعی افراد دارد. پروژه حک‌شدگی موفقیت‌آمیز بوده است؛ چراکه، پژوهشگران با بهره‌گیری از این مفهوم پژوهش‌های تجربی بسیاری در زمینه‌های مختلف از جمله بازار انجام داده‌اند.

زفیروفسکی و لوین^۱ (۱۹۹۷) معتقد است که جامعه‌شناسی اقتصادی نه تنها پدیده‌های اقتصادی را متفاوت از اقتصاد کلاسیک و متضاد با آن تحلیل می‌کند؛ بلکه درمقابل نظریه انتخاب عقلانی نیز قرار دارد. نظریه انتخاب عقلانی تمامی رفتارهای انسانی را در قالب رابطه میان هدف و وسیله توضیح می‌دهد. هدف، ترجیح‌ها و فایده‌کنشگر هستند و وسیله عبارت است از ابزارهایی عقلانی که کنشگران برای دستیابی به اهداف انتخاب می‌کنند. وی پنج محور اصلی را برای جامعه‌شناسی اقتصادی در نظر می‌گیرد: ۱- مسئله کنش اقتصادی و انگیزه کنشگران. در جامعه‌شناسی اقتصادی، عقلانیت اقتصادی، فایده‌گرایی و بیشترکردن سود مفاهیم ثابتی نیستند؛ بلکه متغیر در نظر گرفته می‌شوند؛ براین اساس، کنشگران (افراد و گروه‌ها) کنش‌هایشان را در روندهای پیچیده‌ای از مقابله، تضاد، گفت‌وگو، سازش سیاسی و انواع گوناگون عقلانیت انجام می‌دهند؛ ۲- مسئله ساختار اجتماعی اقتصاد؛ به‌عنوان مثال، ساختار اجتماعی که در بازار تولید، بازار توزیع و مبادله و در بازار مصرف نقش دارد (جامعه‌شناسی بازار)؛ ۳- شکل‌های مختلف دولت و مشروعیت اقتصادی؛ ۴- بررسی تأثیرات اقتصاد بر جامعه؛ برای مثال، تأثیر نابرابری اقتصادی بر سایر نابرابری‌ها؛ مانند قدرت و منزلت؛ ۵- تعامل یا اثرهای متقابل میان توسعه اقتصادی و تغییر ساختار اجتماعی. کانورت و هیلبرون (۲۰۰۷) معتقدند که تلاش‌ها برای تحلیل مسائل اقتصادی در ذیل برجسب واحد جامعه‌شناسی اقتصادی، به دلیل رویکردهای متفاوتی که علاقه‌مندان مشترک به تحلیل پدیده‌های اقتصادی دارند، شکل گرفته‌اند؛ از جمله رویکرد تحلیل شبکه که خود به چند شاخه مختلف تقسیم‌بندی می‌شود. یکی از این شاخه‌ها، رویکرد تحلیل شبکه شوارتز است^۲ که برخی

1. Zafirovski & Lvine
2. Schwartz

پژوهشگران با وابستگی مارکسیستی از جمله بلوک^۱ متأثر از این متفکر بودند؛ رویکرد جامعه‌شناسی سازمانی که برخی دیدگاه‌های این رویکرد در مقابل رویکرد جامعه‌شناسی نومارکسیستی تعریف می‌شود و در آخر می‌توان از رویکرد فرهنگی زلیزر^۲ نام برد.

فور^۳ (۲۰۰۳) بر این عقیده است که جامعه‌شناسی اقتصادی تلاش می‌کند تا با نقد مفهوم عقلانیت اقتصادی مدل جدیدی از کنش اقتصادی را معرفی کند؛ بر همین اساس، وظیفه جامعه‌شناسی اقتصادی این است که نشان دهد، عقلانیت اقتصادی خطاپذیر است. از نظر وی، «نقد جامعه‌شناسانه عقلانیت اقتصادی مهم است؛ زیرا، توجیهی برای مزیت طبقه‌های متوسط و بالا در بازار و محل کار است» (فور، ۲۰۰۳، ص. ۲). از منظر جامعه‌شناسی، فهم جامعه و توجه به تغییرات آن اصلی مهم در تحلیل رفتار اقتصادی است. فور (۲۰۰۳، صص. ۲-۳) می‌نویسد: جامعه‌شناسان اقتصادی کلاسیک رفتار اقتصادی افراد جامعه را متفاوت از اقتصاددانان تحلیل کرده‌اند. آن‌ها به انگیزه‌های رفتار اقتصادی و معنی غیراقتصادی که افراد به رفتار اقتصادی خود می‌دهند، توجه کرده‌اند؛ به عبارتی، هدف جامعه‌شناسی اقتصادی کلاسیک، استخراج ارزش‌های غیراقتصادی برای کشف ابعاد پنهان رفتار اقتصادی است.

بکرت^۴ (۱۹۹۹) تلاش کرده است تا مدلی برای جایگزینی کنش عقلانی معرفی کند. از نظر وی، مفهوم حکم‌شدگی گرانوتر می‌تواند جامعه‌شناسی اقتصادی را برای معرفی مدل جایگزین توانمند کند؛ هر چند به راحتی نمی‌توان مدل جایگزین کنش عقلانی معرفی کرد. از نظر بکرت (۱۹۹۹)، در کنار مفهوم حکم‌شدگی، مفهوم پراگماتیسم ابزاری مناسب برای جامعه‌شناسی اقتصادی است که می‌تواند کنش‌های اقتصادی را متفاوت از نظریه عقلانیت کنشگر اقتصاد مرسوم درک و تحلیل کند. مفاهیم حکم‌شدگی و پراگماتیسم این توانایی را به جامعه‌شناسان اقتصادی می‌دهند که نظریه کنش عقلانی را که اساس علم اقتصاد در بررسی

1. Block
2. Zelizer
3. Fevere
4. Beckert

کنش‌های انسانی است، زیر سؤال ببرند. بکرت (۱۹۹۹) بر این عقیده است که مفهوم عقلانیت به تفسیر افراد و تعلقشان به گروه اجتماعی خاص و جامعه خاص وابسته است؛ به عبارتی، کنش عقلانی به تفسیر و زمینه کنش وابسته است.

تحلیل دیدگاه‌های جامعه‌شناسان اقتصادی جدید نشان می‌دهد که جامعه‌شناسان اقتصادی به تحلیل ساختارهای بازتولید نظام سرمایه‌داری کمتر پرداخته‌اند و بیش‌ازهمه به بررسی کنش اقتصادی، تحلیل شبکه و بنگاه و بازار پرداخته‌اند؛ به عبارتی، جامعه‌شناسان اقتصادی در درون چارچوب نظام سرمایه‌داری فعال بوده‌اند و نتوانسته‌اند جامعه‌شناسی انتقادی سرمایه‌داری را گسترش دهند. در این میان، از تحلیل سازوکارهای پویایی و بازتولید نظام سرمایه‌داری غفلت شده است. در این زمینه، جامعه‌شناسی اقتصادی نو مارکسیستی تلاش‌هایی برای تبیین روابط تولید، روابط طبقاتی، وضعیت طبقاتی و تغییر شکل نهادهای اقتصادی و در نتیجه، استثمار در شکل‌های مختلف سرمایه‌داری کرده است. جامعه‌شناسی اقتصادی از جمله شاخه‌های جامعه‌شناسی است که رابطه میان اقتصاد و جامعه را بررسی می‌کند و در عین حال، یکی از پویاترین شاخه‌های پژوهش‌های اجتماعی است که موضع آن می‌تواند با توجه به پژوهش‌های جدید به‌روز شود (پتروف^۱، ۲۰۱۳). بوراوی و رایت^۲ (۲۰۰۲) معتقدند که هسته مارکسیسم جامعه‌شناسانه مفهوم طبقه در نتیجه استثمار است و گزاره همراه این هسته مفهومی، دوراهی‌ها، پویای‌های بازتولید و تغییر شکل نهادهای سرمایه‌داری است، اما این مطلب بدین معنی نیست که بازتولید و تغییر شکل سرمایه‌داری می‌تواند به طبقه تقلیل داده شود. پیچیدگی‌ها و وضعیت‌های بسیاری به‌عنوان روندهای علی نقش مهمی را ایفا می‌کند. ادعای ما این است که طبقه در نتیجه استثمار، خط زیرین مارکسیسم جامعه‌شناسانه را که ارتباط و پیوستگی‌اش را با توضیح‌های خودش فراهم می‌کند، شناسایی می‌کند. بوراوی و رایت (۲۰۰۲) مفاهیمی مانند روابط تولید، روابط در تولید، روابط طبقاتی به‌عنوان صورتی از

1. Petrov

2. Burawoy & Wright

روابط تولید، تغییرات در روابط طبقاتی، استثمار، سلطه و ساختارهای طبقاتی انضمامی را به‌عنوان سایر مفاهیم مطرح در جامعه‌شناسی مارکسیستی مطرح می‌کنند. در این‌بین، جامعه‌شناسان اقتصادی مارکسیستی بیش‌ازهمه به تحلیل پویایی‌ها و بازتولید سرمایه‌داری و نیز بررسی وضعیت طبقات در ذیل سرمایه‌داری انحصاری پرداخته‌اند.

پارسونز نظریه مارکس را به‌دید فایده‌گرایی از مدافنده‌ای می‌نگریست که اهمیتش به سده نوزدهم منحصر می‌شد و معتقد بود که در جامعه‌شناسی امروزی اگر مارکسی باشید، به‌معنی اکیدی که نافی هرگونه پیشرفت نظری چشمگیر از زمان مارکس به بعد است، جایگاهی قابل قبول نخواهید داشت (بوراو، ۱۳۹۳، ص. ۱۰). سوندبرگ و برخی جامعه‌شناسان اقتصادی نیز جامعه‌شناسان اقتصادی مارکسیستی را نادیده می‌گیرند و در شکل‌گیری جامعه‌شناسی اقتصادی و دوره‌بندی جامعه‌شناسان اقتصادی، سخنی از آن‌ها به‌میان نمی‌آورند، اما طرد نظریه مارکسی توسط پارسونز بیش از هر چیز ایدئولوژیک و برخاسته از جنگ سرد بود که براساس آن، پارسونز سعی کرد تا شالوده جامعه‌شناسی را بر بنیانی متفاوت استوار کند؛ درحالی‌که نادیده‌گرفتن سهم و نقش جامعه‌شناسی نومارکسیستی در تحلیل رابطه اقتصاد و جامعه توسط سوندبرگ و سایر جامعه‌شناسان اقتصادی، توجیه ایدئولوژیک ندارد؛ براین‌اساس، در این پژوهش تلاش می‌شود در رابطه میان اقتصاد و جامعه، جایگاه و نقش جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی احیاء شده در دهه ۱۹۷۰، تحلیل شود. جامعه‌شناسان نومارکسیستی بنیانی قوی در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی احیا کردند که در مانلی ریویو^۱ انعکاس گسترده‌ای داشت.

۳. روش تحقیق

برای پاسخ به مسئله تحقیق از پژوهش اسنادی استفاده شده است و تکنیک گردآوری داده‌های موردنیاز برای تحلیل، مضامین و مفاهیم تکرارشونده در آثار جامعه‌شناسی اقتصادی

هستند. ابتدا، آثار اصلی جامعه‌شناسی اقتصادی مطالعه شدند و مفاهیم تحلیلی موجود در آن‌ها، براساس دیدگاه‌های مختلف استخراج و دسته‌بندی شدند. برای انجام پژوهش، تا حد امکان از منابع مکتوب شامل کتاب و مقاله‌های معتبری که در زمینه جامعه‌شناسی اقتصادی منتشر شده‌اند، استفاده شده است. سپس، با نقد و بررسی منابع گردآوری شده و براساس سؤال‌های پژوهش، مطالب لازم از آن‌ها استخراج و استفاده شدند. سعی شده است تا حاصل کار صرفاً در گردآوری و تنظیم مطالب خلاصه نشود؛ بلکه مطالب استخراج شده در راستای مسئله تحقیق باشند و تحلیل تازه‌ای از جامعه‌شناسی اقتصادی ارائه شود. در مجموع، سعی شده است تا از مطالب استخراج شده، دیدگاهی انتقادی نسبت به رویکردهای نوین جامعه‌شناسی اقتصادی ارائه شود.

۴. یافته‌های تحقیق

شکل‌گیری جامعه‌شناسی اقتصادی جدید: همان‌گونه که بیان شد، سوئدبرگ در آثار مختلف خود (۲۰۰۳، ۲۰۰۵) سعی کرده است تا جامعه‌شناسی اقتصادی را به‌عنوان حوزه مستقل معرفی کند؛ براین اساس، سعی کرده است نشان دهد که مفهوم جامعه‌شناسی اقتصادی در آثار کلاسیک‌های جامعه‌شناسی به کار برده شده است؛ هرچند تأکید وی بیشتر بر نظریه‌های ماکس وبر است. در سال‌های اخیر، وی کوشیده است تا جامعه‌شناسی اقتصادی را در آثار بوردیو^۱ نشان دهد و از رویکردی با عنوان «جامعه‌شناسی اقتصادی بوردیو» نام برده است. از نظر سوئدبرگ (۲۰۰۳، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵)، بنیان‌گذار جامعه‌شناسی اقتصادی جدید، گرانووتر است. سوئدبرگ (۲۰۰۴) مهم‌ترین دستاوردها و موضوع‌های جامعه‌شناسی اقتصادی را در دو قالب معرفی کرده است: ۱- توسعه جدید در موضوع‌های قدیم (شبکه‌ها، بازارها و بنگاه‌ها)؛ ۲- موضوع‌های جدید (جامعه‌شناسی مالی، جامعه‌شناسی قانون، قشربندی و مطالعه تطبیقی-تاریخی)

کانورت و هیلبرون (۲۰۰۷) چنین تحلیلی را به صورت ضمنی به چالش کشیده‌اند و معتقدند که گروه‌های مختلف و متنوعی از نویسندگان که ارتباط فکری نیز با یکدیگر نداشته‌اند، از سنت‌های مختلف دانشگاهی در برآمدن جامعه‌شناسی اقتصادی جدید نقش داشته‌اند؛ براین اساس، این دو پژوهشگر زمینه‌های اجتماعی و علمی دهه ۱۹۷۰ را بسیار مهم می‌دانند. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، موجی از جنبش‌های تجدیدنظرطلب در جامعه به وجود آمد که با عنوان «رویکرد چپ جدید»^۱ معرفی می‌شود. در فضای دانشگاهی نیز موج جدیدی از تلاش‌های علمی برای پایان دادن به حاکمیت مکتب کارکردگرایی پارسونزی شروع شد. در دهه ۱۹۷۰، تعداد دانش‌آموختگان دکترای جامعه‌شناسی در آمریکا، از ۱۵۰ نفر در سال ۱۹۶۰ به بیش از ۷۰۰ نفر در سال ۱۹۷۶ افزایش یافت. در همین دوره، عضویت در انجمن جامعه‌شناسی آمریکا دوبرابر شد و بودجه‌های پژوهشی نیز افزایش یافتند؛ هرچند این افزایش در دهه ۱۹۸۰ به دلیل ظهور دیدگاه نولیبرالیستی کاهش داشت و جامعه‌شناسی با اقتصاد نولیبرالیستی در جذب دانشجوی و بودجه پژوهشی رقابت کرد. در دهه ۱۹۷۰، جامعه علمی شاهد ظهور نشریه‌های علمی متعددی بود که بحث‌های روز مانند بحران نفتی و واترگیت را منعکس می‌کردند. در این دهه، علاوه بر ظهور رویکردهای جدید در حوزه جامعه‌شناسی خرد مانند پدیدارشناسی، روش‌شناسی مردم‌نگار، تعامل‌گرایی نمادین (بلومر)، رویکردهای کلان جدید مانند جامعه‌شناسی نوماکسیست، فمینیسم، جهان سوم‌گرایی، جامعه‌شناسی تاریخی و جامعه‌شناسی سازمانی جدید و رویکردهای تکمیل‌نشده مانند تحلیل شبکه، شکل گرفتند. در این شرایط، کسانی که از رساله دکترای جامعه‌شناسی خود دفاع کردند، از تغییرات اجتماعی و افول مکتب کارکردگرایی ساختاری پارسونزی متأثر بودند. در این شرایط استثنایی، پژوهشگران نوآوری پرورش یافتند. در همین دوره، در اقتصاد نیز رویکردهای جدید در مقابل نظریه روبه‌افول کینز^۲ شکل گرفتند که مهم‌ترین آن‌ها، رویکرد

1. New left
2. Keynes

اقتصادی بکر^۱ و نهادگرایی ویلیامسون^۲ بودند. کانورت و هیلبرون (۲۰۰۷) منبع اصلی شکل‌گیری جامعه‌شناسی اقتصادی را ابتکارهای سه گروه از جامعه‌شناسان و نویسندگان کلیدی با رویکردهای مختلف می‌دانند: رویکرد اول، یعنی رویکرد تحلیل شبکه‌کنش اقتصادی، متفاوت از نوکلاسیک‌ها تحلیل می‌شود و همچنین، رویکرد متفاوتی نسبت به بازارها دارد (وایت، گرانوتر، برت و شوارتز از افراد مطرح در این رویکرد هستند)؛ رویکرد دوم که در دهه ۱۹۷۰، رویکرد جامعه‌شناسی سازمانی جدید بسیار توسعه یافته بود. در دهه ۱۹۷۰، جامعه‌شناسان سازمانی به بررسی سازمان‌های اقتصادی روی آوردند و در پژوهش‌های خود به این نتیجه رسیدند که عملکرد نهایی سازمان‌های اقتصادی را فقط با تکیه بر اصول علم اقتصاد نمی‌توان توضیح داد؛ بنابراین، برای تحلیل سازمان‌های اقتصادی به مکانیسم‌های جامعه‌شناسی مانند محدودیت و اجبارهای محیطی، فرهنگی، شناختی و ارزشی (گروه‌های حرفه‌ای) نیاز است (استینچکامب و دی ماجیو از افراد مطرح در این رویکرد هستند)؛ رویکرد سوم، یعنی جامعه‌شناسی فرهنگی، فرهنگ را متفاوت از کارکردگرایی پارسونزی تحلیل می‌کند (زلیزر از جمله افراد مطرح در این رویکرد است). کانورت و هیلبرون (۲۰۰۷) نویسندگان دارای پیشینه نمارکسیستی مانند بلوک و ذوکین را جزئی از رویکردهای اول و دوم قرار می‌دهند.

ذوکین^۳ و دی‌ماجیو (۱۹۹۰) در مقاله «ساختار سرمایه» پیشنهاد می‌کنند که برنامه جامعه‌شناسی اقتصادی باید در تعامل با اقتصاد سیاسی و مطالعات فرهنگی و شناختی باشد. اقتصاد سیاسی یکی از محورهای اصلی مطالعات جامعه‌شناسان نمارکسیستی است؛ به‌عنوان مثال، بلوک (۱۹۸۱، ۱۹۹۴) به‌عنوان یک جامعه‌شناس اقتصادی نمارکسیست، مطالعات گسترده‌ای درباره نقش دولت در اقتصاد انجام داده است که در دیدگاه‌های جامعه‌شناسان اقتصادی مؤثر بوده است.

1. Becker
2. Williamson
3. Zukin

۴.۱. دستاوردهای جامعه‌شناسی اقتصادی جدید

جامعه‌شناسان اقتصادی جدید در تضاد با اقتصاد نوکلاسیک: همان‌گونه که بیان شد، جامعه‌شناسی اقتصادی بر خلاف اقتصاد کلاسیک و نوکلاسیک کنش اقتصادی را با توجه به تفاوت در ساخت و زمینه اجتماعی و تاریخی توضیح می‌دهد. «جامعه‌شناسی اقتصادی، معنی کنش و ساخت اجتماعی کنش اقتصادی را مطالعه می‌کند» (گیلین^۱، ۲۰۰۲، ص. ۶). جامعه‌شناسی اقتصادی جدید مخالف فرضیه‌های نوکلاسیک اقتصادی است؛ زیرا، نوکلاسیک‌های اقتصادی معتقدند که اقتصاد و کنش اقتصادی مستقل از محیط اجتماعی است و روش‌شناسی آن‌ها مبتنی بر فرد مستقل از روابط اجتماعی است. فرض بنیادین آن‌ها این است که همه کنشگران، عقلانیت بیشینه‌کردن سود یکسانی دارند. درحالی‌که جامعه‌شناسان اقتصادی بر شبکه‌ها و ساختار اجتماعی تأکید می‌کنند (داد و لارسون، ۲۰۱۰)، جامعه‌شناسان اقتصادی جدید سعی دارند تا جایگزینی برای کنش عقلانی اقتصاددانان معرفی کنند؛ «اما آن‌ها ادعا نمی‌کنند که کنش عقلانی وجود ندارد؛ بلکه معتقدند که انگیزه‌های کنش متنوع هستند و عقلانیت و انگیزه‌ها با توجه به جوامع متفاوت هستند؛ به عبارتی، عقلانیت کنشگران اجتماعی ساخته می‌شود» (ابوالافیا^۲، ۱۹۹۶). در رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی، کنشگران فقط یک هدف ندارند و کنش عقلانی معطوف به هدف، یکی از انواع کنش انسانی است و کنش‌هایی مانند کنش ارتباطی نیز در جامعه اهمیت دارند (به هابرماس (۱۹۸۴) نگاه کنید). نوکلاسیک‌های اقتصادی معتقدند که اساس همه کنش‌ها، منفعت اقتصادی کنشگر است، اما جامعه‌شناسان اقتصادی معتقدند که ساختارهای اجتماعی بر کنش اقتصادی تأثیر می‌گذارند؛ به‌عنوان مثال، مفهوم عادتواره بوردیو (۱۹۸۴) نشان می‌دهد که کنش‌های اقتصادی ریشه اجتماعی و طبقاتی دارند؛ در نتیجه، می‌توان گفت که جامعه‌شناسی اقتصادی به شیوه‌ای می‌اندیشد که چند فرض بنیادین دارد: ۱- کنش اقتصادی یکی از شکل‌های کنش است؛ ۲-

1. Guillén
2. Abolafia

کنش اقتصادی به شکل اجتماعی تعریف می‌شود؛ ۳- نهادهای اقتصادی، در واقع، ساختارهای اجتماعی هستند.

جامعه‌شناسی بازار: در سال‌های اخیر، تحلیل بازار یکی از موضوع‌های اساسی جامعه‌شناسی اقتصادی بوده است. رهیافت جامعه‌شناسی اقتصادی، بازارها را بخشی از نظام اجتماعی تلقی می‌کند که با توجه به ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی می‌توانند تحلیل شوند؛ به عبارتی، جامعه‌شناسی اقتصادی بر آشکارکردن ساخت اجتماعی بازار تمرکز دارد. نظریه اقتصادی، بازار را با مفاهیمی مانند مبادله، رقابت کامل و ازهمه‌مهم‌تر، با مفهوم قیمت توضیح می‌دهد و از تأثیرات اجتماعی بر ساخت و توسعه بازار و روابط اجتماعی درون بازار غفلت کرده است؛ براین اساس، جامعه‌شناسان اقتصادی تلاش کرده‌اند تا ساخت اجتماعی بازار و روابط اجتماعی درون بازار را برجسته کنند. در این میان، پژوهش‌های فلیگ‌اشتاین^۱ و وایت قابل توجه هستند. فلیگ‌اشتاین (۱۹۹۶، ۲۰۰۱) از منظر جامعه‌شناسی، بازار را تحلیل کرده است و به نتیجه‌ای بر خلاف اصول علم اقتصاد رسیده است. از نظر وی، کنشگران بازار خواستار رقابت یا کاهش قیمت نیستند؛ بلکه خواهان ثبات هستند. به عقیده وی، بحث اساسی در بررسی بازار این است که مدل جامعه‌شناسانه‌ای توسعه یابد که در آن مشارکت‌کنندگان در بازار راه‌حل اجتماعی برای مسائل بیابند. به اعتقاد فلیگ‌اشتاین (۱۹۹۶، ۲۰۰۱)، در رابطه میان بازار و دولت می‌توان از مراحل مختلف توسعه بازار شامل ثبات و دگرگونی سخن گفت. وایت^۲ (۱۹۸۱) نیز معتقد است که بازار را باید به مثابه شبکه کنشگران تحلیل و بررسی کرد. نتیجه اینکه، جامعه‌شناسان اقتصادی، بازار را نهادی اجتماعی تلقی می‌کنند که در چارچوب ساخت اجتماعی، آداب و رسوم، هنجارها، فهم مشترک و شبکه روابط اجتماعی باید تحلیل شود. به عنوان مثال، محاسبات پیچیده بازاری (فایده و هزینه) تحت تأثیر تفسیرهای اجتماعی و فرهنگی قرار دارند و به جایگاه و موقعیت اجتماعی افراد

1. Fligstein
2. White

نیز بستگی دارند. در این میان، از منظر جامعه‌شناسی اقتصادی، از سؤال مهمی در خصوص بازار غفلت شده است: آیا در شکل‌های مختلف سرمایه‌داری شاهد بازارهای متفاوتی هستیم؟ به عبارتی، با ظهور سرمایه‌داری انحصاری و شرکت‌های بزرگ یا ظهور سرمایه‌داری مالی، ساخت بازار چه تغییراتی می‌کند؟ جامعه‌شناسی اقتصادی نوما رکسیستی تلاش می‌کند به این پرسش‌ها پاسخ دهد.

هسته اصلی جامعه‌شناسی اقتصادی جدید

ادعای جامعه‌شناسی اقتصادی این است که رفتار اقتصادی را باید با توجه به ساخت اجتماعی تحلیل کرد، اما سؤال این است که سازوکارهای اجتماعی تعیین‌کننده کنش اقتصادی کدام‌اند؟ دابین (۲۰۰۵) موضوع جامعه‌شناسی اقتصادی قدیم و جدید را به سه محور اصلی تقسیم‌بندی می‌کند: قدرت، سازمان و شبکه روابط اجتماعی. گویلن مکانیسم‌هایی اجتماعی را بررسی کرده است که تسهیل‌کننده، شکل‌دهنده و حفظ‌کننده پدیده‌های اقتصادی هستند و به این نتیجه رسیده است که این مکانیسم‌ها شامل فرهنگ، نهادها، ساختار سیاسی و شبکه روابط اجتماعی هستند (گویلن، کالینز، انگلند و میر، ۲۰۰۵). در این میان، برخی مانند گرانووتر (۱۹۸۵) بر شبکه روابط اجتماعی و برخی مانند زلیزر (۱۹۸۹) بر فرهنگ تأکید بیشتری دارند. سوئدبرگ (۲۰۰۳) معتقد است که جامعه‌شناسی اقتصادی از سه بینش شامل نظریه شبکه (برت)، نظریه سازمانی (فلیگ‌اشتاین) و فرهنگ (زلیزر) مایه گرفته است. نتیجه اینکه، هسته اصلی نظریه جامعه‌شناسی اقتصادی این است که سازوکارهای اجتماعی در پدیده‌های اقتصادی مؤثر هستند (بکرت، ۲۰۰۷). فعالیت اقتصادی زمینه‌مند است و روندها و ساختارهایی که در زمینه اجتماعی وسیع‌تری قرار دارند، کنش‌ها و پدیده‌ها را جهت‌مند می‌کنند؛ بر این اساس، جامعه‌شناسی اقتصادی بر سه بُعدی که نهادها و رفتارهای اقتصادی را شکل می‌دهند، تمرکز می‌کند: شبکه روابط اجتماعی (وایت، ۱۹۸۱؛ گرانووتر، ۱۹۸۵؛ بکرت، ۱۹۹۲، ۱۹۹۳)؛ سازمان‌های اجتماعی (دابین،

۲۰۰۵؛ فرهنگ (زلیزر، ۱۹۸۹؛ دی‌ماجیو، ۱۹۹۴). موضوع مهمی که در این میان از آن غفلت شده است، ساختار اجتماعی و اقتصادی کلانی به نام نظام سرمایه‌داری و شکل‌های مختلف آن است که نهادها و رفتارها را دگرگون می‌کند.

براساس آنچه بیان شد، هسته اصلی جامعه‌شناسی اقتصادی جدید مفاهیم و پدیده‌هایی با برد متوسط هستند و رفتارهای اقتصادی و نهادهایی مانند بنگاه و بازار در ذیل نظام سرمایه‌داری تحلیل شده‌اند. این جریان نتوانسته است رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی منتقد سرمایه‌داری را توسعه دهد؛ به عبارتی، جامعه‌شناسان اقتصادی جدید نظام سرمایه‌داری را بدیهی و طبیعی فرض کرده‌اند و بر این مبنا مفاهیمی مانند شبکه روابط اجتماعی، سازمان‌های اجتماعی و فرهنگ را برای تبیین موضوع‌های اقتصادی مانند کنش اقتصادی و بازار به کار برده‌اند. در این میان، جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی این امر بدیهی را زیر سؤال می‌برد و در تحلیل اقتصاد و جامعه تبیین متفاوتی را درپیش می‌گیرد.

۴. ۲. جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی

غفلت رویکردهای جدید جامعه‌شناسی اقتصادی از میراث جامعه‌شناسانه اقتصادی مارکس: از نظر سوئدبرگ (۲۰۰۳)، تأثیر مارکس بر جامعه‌شناسی اقتصادی محل تردید است. «به دلایلی متعدد واضح است که جامعه‌شناسی اقتصادی، مارکسیسم را نمی‌پذیرد. اغلب اندیشه‌های مارکس آن قدر دگماتیک است که نمی‌توان استفاده کاملی از آن‌ها کرد ... بین کار مارکس و جامعه‌شناسی اقتصادی فاصله زیادی است» (سوئدبرگ، ۲۰۰۳، صص. ۹-۱۱) وی هیچ‌جا دلایل واضحی را که باید براساس آن‌ها جامعه‌شناسی اقتصادی را از مارکسیسم دور کرد، بیان نمی‌کند. وی نظر مارکس درباره رابطه میان ساخت اجتماعی و مفهوم طبقه را شایسته توجه می‌داند، اما در مجموع، نگاهی مثبت به نظریه ماکس و کاربرد آن در جامعه‌شناسی اقتصادی ندارد. بی‌اعتنایی به دیدگاه‌های مارکس و بررسی نسبت آن‌ها در جامعه‌شناسی اقتصادی، در سایر آثار جامعه‌شناسان اقتصادی از جمله گرانووتر (۱۹۸۵)، تالمو (۲۰۰۷) و داد و لارسون (۲۰۱۰) وجود دارد. در این میان، دابین (۲۰۰۵) نظریه مارکس را

در کنار نظریه وبر و دورکیم، از ارکان مهم جامعه‌شناسی اقتصادی کلاسیک می‌داند. از نظر وی آثار جامعه‌شناسی اقتصادی معاصر از جمله آثار روی^۱ (۱۹۹۷)، فلیگ‌اشتاین (۱۹۹۰)، بوراوی (۱۹۷۹)، بیرناکی^۲ (۱۹۹۵) و پرو^۳ (۲۰۰۳)، از دیدگاه‌های جامعه‌شناسی اقتصادی مارکس، به‌ویژه مفهوم قدرت بوده‌اند. در آثار متقدم و متأخر مارکس می‌توان مفاهیم و دیدگاه‌های درخور تأملی را در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی استخراج کرد؛ از جمله،

۱- مقایسه میان جامعه فئودالی و سرمایه‌داری یا به عبارت دیگر، نحوه گذر از اقتصاد فئودالی به سرمایه‌داری در کتاب *فئورباخ و ایدئولوژی آلمانی* (مقایسه تطبیقی و تاریخی دو دوره تاریخی از جامعه بر مبنای اقتصادی و اجتماعی)؛

۲- تحلیل مفهوم بهره‌کشی و تفاوت آن با سود و لزوم تمرکز جامعه‌شناسی بر بهره‌کشی در کتاب *سرمایه*؛

۳- رابطه ساخت اجتماعی و طبقات در بیشتر آثار مارکس؛

۴- تحلیل مفهوم انباشت سرمایه با رویکرد جامعه‌شناسانه.

۴. ۲. ۱. جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی؛ طرح نگرشی نو در تحلیل رابطه جامعه و اقتصاد

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، نسل جدیدی از جامعه‌شناسان نومارکسیستی دانش‌آموخته شدند که نگاهی انتقادی به جامعه‌شناسی متعارف آمریکایی داشتند. این گروه از جامعه‌شناسان بینشی انتقادی را درباره مارکسیست ارتدوکسی و رویکرد اقتصاد متعارف توسعه دادند. در جامعه‌شناسی مارکسیستی احیاشده، مفاهیم و دیدگاه‌های جدیدی در حوزه جامعه‌شناسی، به‌ویژه جامعه‌شناسی اقتصادی شکل گرفتند که باعث شدند نشریه «جامعه‌شناسی آمریکا»، در سال ۱۹۸۲ یک شماره را به جامعه‌شناسی نومارکسیستی اختصاص دهد. در مقدمه این شماره، بوراوی چهار مفهوم اساسی جامعه‌شناسی

1. Roy

2. Biernacki

3. Pertow

نومارکسیستی احیاشده را بیان کرده است که نشان می‌دهد این دسته از متفکران چگونه مسائل جامعه را تحلیل می‌کنند. این چهار مفهوم عبارت‌اند از:

۱- جامعه‌شناسی دولت؛ ۲- نابرابری و تحلیل طبقاتی؛ ۳- اقتصاد سیاسی و جهانی؛ ۴- روندهای کار و کارگر.

مانزا و مک‌کارتی^۱ (۲۰۱۱) دربارهٔ مشروعیت و کاربرد تحلیل جامعه‌شناسی نومارکسیستی احیاشده در دههٔ ۱۹۷۰، از دو مدل نام می‌برند: مدل بوراوی و مدل الین رایت. دیدگاه بوراوی این است که جامعه‌شناسی نومارکسیستی با توجه به تاریخ، مفاهیم و نظریه‌های درون سنت خود این توانایی را دارد که پاسخ‌های مدام و به‌روزی به مسائل جامعه دهد. الین رایت، توانایی جامعه‌شناسی نومارکسیستی را از رهگذر رقابت با سایر حوزه‌های جامعه‌شناسی می‌داند. از نظر وی، تبادل و تعامل مستمر بین این گروه از جامعه‌شناسان با سایر متفکران جامعه‌شناسی باید برقرار شود. براساس دیدگاه رایت، جامعه‌شناسی نومارکسیستی یکی از سنت‌های جامعه‌شناسی است. براساس دیدگاه بوراوی، مانزا و مک‌کارتی (۲۰۱۱) معتقدند که جامعه‌شناسی نومارکسیستی اکنون در جریان متعارف جامعه‌شناسی پذیرفته شده است و کمتر جامعه‌شناسی به بینش‌های اساسی این سنت جامعه‌شناسی بی‌توجه است. در جامعه‌شناسی نومارکسیستی احیاشده، پژوهش‌های تجربی بسیاری انجام شده‌اند و دستاوردهای متعددی به‌ویژه در حوزهٔ جامعه‌شناسی اقتصادی به‌وجود آمده‌اند که می‌توان به مطالعات جدیدی در حوزهٔ دولت و اقتصاد اشاره کرد. توسعهٔ مفاهیمی مانند ظرفیت^۲ دولت سرمایه‌داری، شکل‌های مختلف دولت سرمایه‌داری و تأثیرات اقتصادی متفاوت دولت بر جامعه و اقتصاد را می‌توان نام برد. مطالعات جامعه‌شناسان اقتصادی نومارکسیستی براساس محورهایی که بوراوی از آن‌ها یاد کرده است، در تضاد با دیدگاه‌های نوکلاسیک‌های اقتصادی و نولیبرالیستی هستند. این پژوهشگران سعی کردند

1. Manza and McCarthy
2. potencial

اقتصاد را از منظر جامعه‌شناسی تحلیل کنند. جامعه‌شناسی اقتصادی نوما رکسیستی در سطوح کلان و خرد و در حوزه‌های نظری و تجربی، تبیین‌ها و جهت‌های جدیدی را آغاز کرده است که می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

در سطح کلان: رویکرد اقتصاد سیاسی، جهانی‌شدن اقتصاد، شکل‌های مختلف دولت و کنش‌های اقتصادی و نیز مطالعات تاریخی و تطبیقی؛

در سطح خرد: مانزا و مک‌کارتی معتقدند که گروهی از جامعه‌شناسان نوما رکسیستی در دهه ۱۹۸۰ مانند الین رایت و الستر، در بازخوانی علوم اجتماعی مارکسیستی برای تحلیل‌های خرد تلاش کردند. این متفکران سعی کردند در مقابل نظریه‌های خرد اقتصادی مانند انتخاب عقلانی و روش‌شناسی‌های مبتنی بر افراد، جامعه‌شناسی نوما رکسیستی سطح خرد را بازآفرینی کنند. در این سنت، تلاش برای ایجاد اصول خرد ادامه دارد.

در سطح نظری، مفاهیم چهارگانه‌ای که بوراوی از آن‌ها یاد می‌کند، بیشتر در جامعه‌شناسی اقتصادی قرار دارند. تجدید حیات مارکسیست جامعه‌شناسانه و انتقادهای آن در مقابل کلاسیک‌های اقتصادی، کارکردگرایی ساختاری و مارکسیسم ارتودوکس، زمینه مناسبی را برای جامعه‌شناسی اقتصادی فراهم کرده‌اند. جامعه‌شناسی اقتصادی نوما رکسیستی با پژوهش‌های نظری و تجربی فراوانی که انجام داده است، می‌تواند در تعامل و ارتباط با جامعه‌شناسی اقتصادی متعارف، جهت‌های جدیدی را در حوزه تحلیل اجتماعی اقتصاد پیش ببرد. در ادامه، به برخی از این پژوهش‌ها اشاره می‌شود.

۴.۲.۲. شکل‌های سرمایه‌داری و تفاوت در رفتار اقتصادی

باران و سوئیزی در کتاب *سرمایه‌داری/انحصاری* (۱۹۶۶) این ایده را نمی‌پذیرند که بیشترکردن سود، وجه مشترک بین سرمایه‌داری فردی و رقابتی قرن نوزدهم و شرکت‌های بزرگ قرن بیستم است. آن‌ها معتقدند که الگوی انگیزشی و رفتاری مدیریت اقتصادی شرکت‌های بزرگ قرن بیستم کاملاً متفاوت است (باران و سوئیزی، ۱۹۶۶، ص. ۲۸)؛ بنابراین، تفاوت رفتار اقتصادی سرمایه‌داری فردی قرن نوزدهمی با سرمایه‌داری انحصاری

قرن بیستمی موضوع مهمی است که نمی توان با مفهوم بیشینه کردن سود، هر دو رفتار را توضیح داد. باران و سوئیزی (۱۹۶۶) در ابتدای کتابشان تفاوت های دو نوع سرمایه داری را توضیح می دهند و با مقایسه تطبیقی سعی دارند نشان دهند که اصول متفاوتی بر رفتار اقتصادی سرمایه داری قرن های نوزدهم و بیستم حاکم هستند. «نظارت و تنظیم روند فرایند صنعتی و سازمانی، یکی از تفاوت ها است. در حالی که سرمایه دار قرن نوزدهم به حدکمال فردگرا بود، مدیریت شرکت های بزرگ علاوه بر آن خصوصیت، نقش سازمانی بزرگی را نیز برعهده دارد» (باران و سوئیزی، ۱۹۶۶، ص. ۲۹).

از نظر باران و سوئیزی (۱۹۶۶)، سرمایه دار فردی به دنبال بیشتر کردن سود در کوتاه مدت است، اما مدیران شرکت های بزرگ به دنبال بیشتر کردن سود در بلندمدت هستند و چه بسا سود کوتاه مدت را فدای سود دراز مدت می کنند؛ بنابراین، عقلانیت روزافزونی بر رفتار اقتصادی مدیران حاکم است. باران و سوئیزی (۱۹۶۶، ص. ۵۲) معتقدند که در سرمایه داری انحصاری، کسب و کارهای کوچک به شیوه های مختلف راهبرد^۱ شرکت های بزرگ را در پیش می گیرند که یا به شرکت های بزرگ تبدیل می شوند یا جزئی از آنها و زیرسلطه آنها قرار می گیرند؛ زیرا، شرکت های بزرگ سودهای هنگفتی را به دست می آورند و انباشتگر سرمایه در قرن بیستم هستند؛ بنابراین، تمرکز تحلیل اقتصادی در قرن بیستم، باید تحلیل سازوکار اقتصادی شرکت های بزرگ باشد.

از نظر باران و سوئیزی (۱۹۶۶)، اقتصاد سرمایه داری قرن بیستم ویژگی های متمایزی دارد که با گذشته متفاوت است. نبود رقابت بر سر قیمت، برخلاف سرمایه داری قرن نوزدهم یکی از این ویژگی هاست. شرکت های بزرگ خارج از مکانیسم قیمت بازاری عمل می کنند و آن را غیرعقلانی می پندارند؛ بنابراین، نظام قیمتی و رقابت سرمایه داری انحصاری با نظام قیمتی و رقابت قرن نوزدهم متفاوت هستند (باران و سوئیزی، ۱۹۶۶، ص. ۵۴). نظریه سرمایه داری انحصاری، رقابت در قرن بیستم را بر سر فروش می داند، نه قیمت که نتیجه آن، سربر آوردن

صنایع و مشاغل جدید مانند صنعت بسته‌بندی و تبلیغات است. باران و سوئیزی (۱۹۶۶) معتقدند که سرمایه‌داری انحصاری و شرکت‌های بزرگ، رقابت بر سر فروش را تشویق می‌کنند، اما رقابت بر سر قیمت را غیرعقلانی می‌دانند و از آن دوری می‌کنند.

فاستر^۱ (۲۰۱۰) درباره اهمیت این نظریه معتقد است که سرمایه‌داری انحصاری کلید درک سرمایه‌داری و اقتصاد معاصر است. نکته مهم دیگر در نظریه سرمایه‌داری انحصاری، به تفاوت در محدودیت اقتصادی در دو زمان مختلف برمی‌گردد. وی معتقد است در حالی که در قرن نوزدهم محدودیت اصلی اقتصاد تولید مازاد بود، در قرن بیستم محدودیت اصلی، نه تولید مازاد، بلکه جذب آن است (فاستر، ۲۰۱۰).

کیفیت جامعه زیرسلطه سرمایه‌داری انحصاری نیز با گذشته متفاوت است. باران و سوئیزی (۱۹۶۶) در فصل دهم کتاب به این نکته پرداخته‌اند که هدف از بحث درباره سرمایه‌داری انحصاری فقط این نیست که اصول و پایه‌های اقتصادی شرکت‌های بزرگ آمریکایی را درک کنیم؛ بلکه این موضوع را نیز در برمی‌گیرد که این مدل، زندگی، افکار و محدودیت‌های پیشرفت فردی را در جامعه ما شکل می‌دهد. سرمایه‌داری انحصاری بحران‌هایی را شکل می‌دهد که به‌طور عمیق زندگی افراد را در هر جا و هر زمان متأثر می‌کند؛ براین اساس، باران و سوئیزی (۱۹۶۶) با طرح نظریه سرمایه‌داری انحصاری و انجام پژوهشی مقایسه‌ای و تاریخی، رابطه میان اقتصاد و جامعه را در قرن نوزدهم و بیستم واکاوی کرده‌اند. پژوهش‌های متعددی با رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی و متأثر از نظریه سرمایه‌داری انحصاری انجام شده‌اند که هر یک دستاوردهای متعددی برای جامعه‌شناسی اقتصادی داشته‌اند؛ مانند کار و سرمایه‌داری انحصاری بریورمن (۱۹۷۴)، رضایت کارخانه‌ای بوراوی (۱۹۷۹) و سرمایه‌داری انحصاری مالی فاستر (۲۰۰۶، ۲۰۱۰). در آثار باران و سوئیزی (۱۹۶۶)، بریورمن (۱۹۷۴) و فاستر (۲۰۱۱)، نظریه سرمایه‌داری انحصاری نشان

1. Foster

می‌دهد که انگیزه‌ها، رفتار و سازمان اقتصادی در دوره‌های تاریخی متفاوت هستند که این موضوع ارزشمندی در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی است.

تغییرات در روند کار در سرمایه‌داری انحصاری: بریورمن (۱۹۷۴) تلاش می‌کند نظریه مارکس را با توجه به شرایط سرمایه‌داری انحصاری قرن بیستم احیا کند. براساس دیدگاه وی، تمرکز اصلی مارکس در کتاب سرمایه، کار و کارگران است. بریورمن در کتاب کار و سرمایه‌داری انحصاری: تباهی کار در قرن بیستم، مشکلاتی را که کارگران در روند کار در قرن بیستم با آن‌ها مواجه هستند، تحلیل و تبیین کرده است. رابطه مدیریت و نیروی کار، نظارت، کنترل بر نیروی کار و استفاده مدیریت از روش‌های علمی برای مهارت‌زدایی از نیروی کار و سرانجام، تباهی کار، موضوع‌های اصلی دیدگاه بریورمن هستند؛ به عبارتی، بریورمن نشان می‌دهد که چگونه مدیریت با استفاده از شیوه‌های علمی در سرمایه‌داری انحصاری، کار و کارگران را با سلطه و مهارت‌زدایی به تباهی کشانده است. تحلیل بریورمن این موضوع را آشکار کرد که گروهی کوچک از مدیران به گروه بزرگی از نیروی کار سلطه دارند. در سرمایه‌داری انحصاری، کارگران جدیدی به نام نیروی کار دفتری شکل گرفتند که آن‌ها نیز به زیرسلطه و کنترل مدیریت درآمدند و پرولتاریزه شدند. از دیدگاه بریورمن، ریشه تباهی کار در مهارت‌زدایی از نیروی کار است. با استفاده از ماشین‌آلات و روش علمی، روند کار به چند فعالیت ساده تقلیل داده شده است و کارگران هر روز کار ساده و یکنواختی را تکرار می‌کنند که به معنی تباهی کار و نیروی کار است. خلاصه اینکه، مدیریت علمی با استفاده از فناوری و جدایی فکر از عمل و طراحی از اجرا در روند کار، نیروی کار بی‌مهارت تولید می‌کند. به اعتقاد بریورمن، نظریه علمی تیلور در تضاد میان سرمایه‌داری و کارگران، به نفع سرمایه‌داری و سلطه آن‌ها بر کارگران وارد عمل شد.

استاپلس^۱ (۲۰۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «بازخوانی کار و سرمایه‌داری انحصاری بریورمن» معتقد است که بریورمن ایدئولوژی اقتصاد بورژوازی را مشخص کرد. در مقابل، تفکر

پست‌مدرنی که فرهنگ کانون توجهش است، کمتر به واقعیت مادی زندگی توجه کرده است و در فراموشی تحلیل وضعیتی که ما در اثر آن کار می‌کنیم، اثر بریورمن شایسته توجه است؛ چراکه، تباهی کار مسئله اجتماعی مهمی است که از اهمیت آن کاسته نشده است. مقاله یادشده بر این نکته تأکید دارد که فکر نکنیم در دنیای پست‌مدرن و نظریه‌های آن مطالبی وجود دارند که در نظریه مارکس و جامعه‌شناسان نومارکسیست وجود ندارند؛ به عبارتی، این طرز تلقی اشتباهی است که فکر کنیم، در سرمایه‌داری توسعه یافته زندگی می‌کنیم که کار و نیروی کار فاقد اهمیت است و مارکس را باید کنار گذاشت. از نظر استاپلس، پست‌مدرن‌ها اصلاً نمی‌خواهند در مورد کار بیندیشند. در حالی که متفکران پست‌مدرن، برخی جامعه‌شناسان و حتی برخی کارگران از فکر کردن به کار دوری می‌کنند، جامعه‌شناسان مارکسیست درباره کار می‌اندیشند و همچنان این سؤال مطرح است که در سرمایه‌داری انحصاری چه بر سر کارگران می‌آید؟ در حالی که کار مسئله اساسی بریورمن انسان است، اما نظریه او و کتابش کنار گذاشته شده است. با خواندن اثر بریورمن در ابتدای قرن بیست و یکم این نکته به ما یادآوری می‌شود که چه اتفاقی برای زندگی بخش زیادی از کارگران در قرن بیستم افتاده است؟ در سرمایه‌داری انحصاری قرن بیستم، کار، تجزیه و ساده‌سازی شده است و هیچ ارتباطی به مهارت و ابتکار ندارد. چنین کاری انحطاط‌آور است. اگر مشاغل در پایین‌ترین سطح مهارت قرار دارند، این مطلب به معنی سلب مهارت کارگران به وسیله مدیریت علمی و از بین رفتن اهمیت کار در روند تولید است. تحلیل بریورمن (۱۹۷۴) نشان می‌دهد که نه تنها کارگران تولیدی و صنعتی در نظام سرمایه‌داری انحصاری از زندگی و کار معنادار بی‌بهره هستند، بلکه کل نیروی کار اعم از تولیدی و دفتری، تحت تأثیر جامعه و فرهنگ سرمایه‌داری انحصاری به بی‌معنایی و تباهی دچار شده‌اند. مسئله اساسی بریورمن، کیفیت کار بود و سعی داشت تا شرافت را به کار و مهارت‌های کارگران برگرداند (استاپلس، ۲۰۰۰).

بورای (۱۹۷۹) مسئله تغییرات روند کار در شکل انحصاری نظام سرمایه‌داری را به گونه متفاوتی بررسی کرده است. وی معتقد است که کارگران در محیط کارخانه با رضایت و

توافق کار می‌کنند تا سلطه و کنترل. او این سؤال را مطرح می‌کند که چرا در نظام سرمایه‌داری، کارگران، سخت کار می‌کنند؟ او اجبار را عامل این سخت‌کوشی نمی‌داند. بوراوی به این نتیجه می‌رسد که می‌توان تاحدی شاهد رضایت در محیط کار بود. مدیریت با ایجاد همکاری فعالانه و مشارکت در بازی‌های کارگران به سود دست می‌یابد؛ بنابراین، سود مدیریت نه در اجبار، بلکه در مشارکت و همکاری کارگران است و ما شاهد نوعی مدیریت مشارکتی، هرچند در سطوح پایین هستیم.

۴.۲.۳. مخرب‌ترین شکل نظام سرمایه‌داری

فاستر (۲۰۰۶) در چهارمین سال انتشار کتاب *باران و سوئیزی* این سؤال را مطرح می‌کند: سرمایه‌داری که همیشه در حال تغییر است، در پایان قرن بیستم چه تغییری کرده است؟ فاستر (۲۰۰۶) معتقد است که تغییر سرمایه‌داری به سوی سرمایه‌داری انحصاری مالی است. سرمایه‌داری در اواخر قرن بیستم راه جدیدی برای بازتولید خود ایجاد کرده است و آن، رشد انفجاری امور مالی است؛ به عبارتی، در ابتدای قرن بیستم، شاهد پیروزی سرمایه‌داری انحصاری مالی هستیم. این نوع سرمایه‌داری مخرب‌تر از سایر شکل‌های سرمایه‌داری است. از نظر فاستر، نظریه‌های اقتصادی مرسوم نمی‌توانند این نوع سرمایه‌داری را توضیح دهند. فاستر (۲۰۱۰) معتقد است که حرکت از سرمایه‌داری تولید به سرمایه‌داری مالی باعث شده است بحران مالی جزئی جداناپذیر در چرخه کسب و کار باشد.

۴.۳. دستاوردهای جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی

بر اساس آنچه بیان شد، رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی، به طور اعم دستاوردهای مهمی را برای تکمیل حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی فراهم کرده است و دیدگاه‌های جدیدی را در این عرصه مطرح کرده است که شایسته است پژوهشگران جامعه‌شناسی اقتصادی جدید به آن توجه کنند. این دیدگاه‌ها عبارت‌اند از:

الف - جامعه‌شناسی بنگاه سرمایه‌داری: رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی اصل رقابت کامل را زیر سؤال می‌برد. بر اساس این رویکرد، در تحلیل، به جای اقتصاد رقابتی

باید از اقتصاد انحصاری سخن گفت. در سرمایه‌داری انحصاری، یک یا چند شرکت بزرگ کنترل و نظارت بخش معینی از اقتصاد را به دست می‌آورند. در اقتصاد جدید، رقابت بسیار کمتر از گذشته میان سرمایه‌داران و تولیدکنندگان وجود دارد و نوع رقابت نیز متفاوت است. رقابت بر سر فروش است، نه قیمت. باران و سوئیزی (۱۹۶۶) این نوع رقابت را «عقلانیت روزافزون» نام نهاده‌اند. براساس این رویکرد، سرمایه‌داران جدید در قالب شرکت‌های بزرگ به این نتیجه رسیده‌اند که رقابت در فروش، صنایع جدیدی را به وجود می‌آورد که بر انگیزه و کنش اقتصادی اثرگذار است؛ مانند صنایع بسته‌بندی و تبلیغات. علاوه بر آن، رقابت بر سر قیمت به آشفتگی در بازار می‌انجامد. می‌توان از نظریه باران و سوئیزی (۱۹۶۶) نتیجه گرفت که بازیگران اقتصادی در سرمایه‌داری انحصاری، خواهان کاهش قیمت نیستند؛

ب- مسئله کنش و انگیزه‌های کنش: رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی نومیاریستی، اصل بیشینه‌کردن سود حاکم بر علم اقتصاد را زیر سؤال می‌برد. کنش سرمایه‌دار فردی قرن نوزدهم خواهان بیشینه‌کردن سود در کوتاه‌مدت بود؛ در حالی که کنش مدیران شرکت‌های بزرگ قرن بیستم فداکردن سود کوتاه‌مدت برای سود بلندمدت است. همچنین، در سرمایه‌داری انحصاری، مدیران انگیزه‌ها و مسئولیت‌های دیگری غیر از بیشینه‌کردن سود نیز دارند؛

ج- تحلیل مدیریت اقتصادی شرکت‌های بزرگ و نوع تعامل با نیروی کار بخش مهمی از دستاوردهای رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی نومیاریستی است که در آثار پژوهشگران جامعه‌شناسی نومیاریست وجود دارد؛

د- روند کار: تحلیل وضعیت نیروی کار اعم از کارگران یقه‌آبی و کارکنان دفتری (یقه‌سفید) در شرکت‌های بزرگ و مهارت‌های کار و اشتغال در ذیل نظام سرمایه‌داری انحصاری، نکته مهم دیگری است که در این رویکرد تحلیل شده است. جامعه‌شناسان اقتصادی نومیاریست با دیدگاه کسانی که معتقدند نیروی کار در جامعه جدید باید مهارت‌های متعدد و چندگانه را برای شاغل شدن بیاموزد، مخالف هستند؛ بنابراین، بحث

مهارت در جامعه جدید یکی از موضوع‌های چالش‌برانگیز است که بدون در نظر گرفتن رویکرد جامعه‌شناسی اقتصادی نو مارکسیستی، طرح‌شدنی نیست؛

ه- جذب مازاد اقتصادی به وسیله نهادهای اجتماعی حاکم بر جامعه و نتایج حاصل از آن، مسئله‌ای مهم در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی است که در این رویکرد به آن توجه شده و تحلیل شده است و می‌تواند در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی درباره آن بحث و گفت‌وگو شود.

۵. نتیجه‌گیری

در شکل‌گیری هر حوزه تخصصی جامعه‌شناسی، پژوهشگران و نویسندگان دارای سنت‌های فکری و دانشگاهی متنوع نقش داشته‌اند. در حوزه جامعه‌شناسی اقتصادی نیز نویسندگان مبتکر و نوآوری از رویکردهای مختلف جامعه‌شناسی، پدیده‌های اقتصادی را از منظر جامعه‌شناسی تحلیل کرده‌اند. کانورت و هیلبرون (۲۰۰۷)، رویکردهای شکل‌گرفته در دهه ۱۹۷۰ از جمله تحلیل شبکه، جامعه‌شناسی سازمانی جدید و جامعه‌شناسی بازآفرینی‌شده فرهنگ را مهم‌ترین سنت‌های مؤثر در شکل‌گیری جامعه‌شناسی اقتصادی معرفی کرده‌اند. سوئدبرگ (۲۰۰۳) نیز جامعه‌شناسی اقتصادی را به دو تاریخ قدیم و جدید تقسیم‌بندی کرده است که جامعه‌شناسی قدیم ریشه در آثار وبر، دورکیم و زیمل دارد و گرانووتر، پیش‌گام جامعه‌شناسی اقتصادی جدید است. در دهه ۱۹۷۰، جامعه‌شناسی مارکسیستی با ظهور متفکران جدید احیا شد و به‌طور ویژه، جامعه‌شناسی اقتصادی نو مارکسیستی تحلیل‌های نظری و پژوهش‌های تجربی عمده‌ای در تحلیل مسائل اقتصادی انجام داد. ذوکین و دی‌ماجیو (۱۹۹۰)، از جمله نویسندگان پیش‌گام جامعه‌شناسی اقتصادی با پیشینه نو مارکسیستی پیشنهاد می‌کند که جامعه‌شناسی اقتصادی از رویکرد اقتصاد سیاسی برای تبیین مسائل اقتصادی کمک گیرد. جامعه‌شناسی اقتصادی نو مارکسیستی احیاء شده و جامعه‌شناسی اقتصادی جدید رویکردهای مشترکی در تحلیل مسائل اقتصادی دارند؛ از جمله، ۱-

شکل‌های مختلف دولت و تأثیر آن‌ها بر اقتصاد؛ ۲- مطالعات تطبیقی و تاریخی؛ ۳- ظرفیت دولت سرمایه‌داری؛ ۴- نقد رویکردهای کنش عقلانی، اقتصاد نوکلاسیک و کارکردگرایی پارسونزی.

در کنار این اشتراک‌ها، جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی روندهای جهانی شدن اقتصاد را نیز نقد و بررسی می‌کند، اما جامعه‌شناسی اقتصادی متعارف، بیشتر جامعه‌شناسی اقتصادی خرد و میانه است. برخی نویسندگان مانند بکرت، ذوکین و دی‌ماجیو تلاش‌هایی را برای ارتباط و تعامل میان اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی اقتصادی انجام داده‌اند، اما برای توسعه این حوزه لازم است تا جامعه‌شناسان اقتصادی تعامل بیشتری با جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی داشته باشند و از مفاهیم و پژوهش‌های تجربی آن بهره ببرند. تجدید حیات مارکسیسم جامعه‌شناسانه در دهه ۱۹۷۰، بر جامعه‌شناسی آمریکا تأثیرات متنوعی داشته است. در برخی حوزه‌های تخصصی جامعه‌شناسی، از جمله حوزه اقتصاد و جامعه این تجدید حیات تأثیرات بیشتری داشته است. تأثیرات جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی فقط در سطح کلان نبوده است؛ بلکه در سطح خرد با ابتکارهای نویسندگانی مانند الین رایت، الستر و غیره نیز مؤثر بوده است. با هم‌افزایی میان جامعه‌شناسی اقتصادی نومارکسیستی و جامعه‌شناسی اقتصادی می‌توان جهت‌گیری‌ها و تحلیل‌های مفیدتری ارائه کرد. با توجه به تقویت تفکر بازارگرایی و نظریه اقتصادی نوکلاسیک، جامعه‌شناسان اقتصادی نومارکسیستی و سایر پژوهشگران جامعه‌شناسی اقتصادی که از آرای وبر، دورکیم و زیمل متأثر هستند، می‌توانند به هدف مشترکی برای نقد بنیادگرایی بازار دست یابند؛ به عبارتی، تمایل به چارچوبی برای جایگزین مدل نظری نوکلاسیک‌های اقتصادی، وجه مشترک رویکردهای جامعه‌شناسی اقتصادی است. جامعه‌شناسی اقتصادی مارکسیستی با نقدهایی که به شکل‌های مختلف سرمایه‌داری و دیدگاه‌های نوکلاسیک‌های اقتصادی وارد کرده است، می‌تواند مکملی برای نظریه‌های جامعه‌شناسی اقتصادی باشد. تحلیل ادوار متوالی سرمایه‌داری، الگوهای متفاوت سرمایه‌داری و رابطه جامعه، دولت و اقتصاد در هریک از دوره‌های سرمایه‌داری

می‌تواند برای پژوهش‌های جامعه‌شناسی اقتصادی مفید باشد. جامعه‌شناسان اقتصادی نو مارکسیستی در نوع خود تحلیل‌های بدیع و تازه‌ای در تبیین مسائل اقتصادی جامعه سرمایه‌داری ارائه کردند که غفلت از این تحلیل‌ها جامعه‌شناسی اقتصادی را دچار تقلیل‌گرایی می‌کند. تحلیل‌های مارکسیستی از اقتصاد را به‌ویژه آن‌هایی که با جامعه‌شناسی پیوند بیشتری دارند، باید در جامعه‌شناسی اقتصادی جدی گرفت؛ زیرا، توجه به آن‌ها برای جامعه‌شناسی اقتصادی ضروری است.

کتابنامه

۱. ریتزر، ج. (۱۳۷۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر* (م. ثلاثی، مترجم). تهران: علمی فرهنگی.
۲. بوراوی، م. (۱۳۹۳). *مارکسیسم جامعه‌شناسانه: همگرایی آنتونیو گرامشی و کارل پولانی* (م. مالجو، مترجم). تهران: نشر نی.
3. Abolafia, M. (1996). *Making markets: Opportunism and restraint on Wall Street*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
4. Baran, P., & Sweezy, P. (1966). *Monopoly capital*. New York, NY: Monthly Review.
5. Beamish, T. D. (2007). Economic sociology in the next decade and beyond. *American Behavioral Scientist*, 50(8), 993-1014.
6. Beckert J. (2007). The great transformation of embeddedness: Karl Polanyi and the new economic sociology. In H. Chris & K. Hart (eds.). *Market and society: The great transformation today* (pp. 38-55). New York, NY: Cambridge University Press.
7. Beckert, J. (1996). What is sociological about economic sociology? Uncertainty and the embeddedness of economic action. *Theory and Society*, 25(6), 803-840.
8. Beckert, J. (1999). *Economic action and embeddedness: The problem of the structure of action*. Berlin, Germany: Free University of Berlin.
9. Biernacki, R. (1995). *The fabrication of labor: Germany and Britain, 1640-1914*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
10. Block, F. (1981). The fiscal crisis of the capitalist state. *Annual Review of Sociology*, 7, 1-27.
11. Block, F. (1994). The roles of the state in the economy, In N. Smelser, & R. Swedberg (eds.) *The handbook of economic sociology*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

12. Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A social critique of the judgement of taste* (R. Nice, Trans.). Routledge & Keegan Paul.
13. Bourdieu, P. (2005). Principles of an economic anthropology. In N. Smelser, & R. Swedberg (eds), *The handbook of economic sociology* (pp. 75–89.) Princeton, NJ: Princeton University Press.
14. Braverman, H. (1974). *Labor and monopoly capital*. New York, NY: Monthly review press.
15. Burawoy M. (1982). Introduction: The resurgence of Marxism in American sociology. *American Sociological Review*, 88, 1–30.
16. Burawoy, M. (1979). *Manufacturing consent: Changes in the labor process under monopoly capitalism*. Chicago, CH: the University of Chicago press.
17. Burawoy, M., & Wright, E. O. (2002). Sociological marxism. In J. H. Turner (Ed.), *Handbook of sociological theory*. (pp.459-486). New York: Plenum
18. Burt, RS. (1992). *Structural holes: The social structure of competition*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
19. Convert, B., & Heilbron, J. (2007). Where did the new economic sociology come from?, *Theory and Sociology*, 36(1), 31–54.
20. Daoud, A., & Larsson, B. (2011). *Economic sociology - old and new*. *International Journal of Pluralism and Economics Education*, 2(3), 255-269.
21. DiMaggio P., & Hugh, L. (1998). Socially embedded consumer transactions: For what kinds of purchases do people most often use networks?. *American Sociological Review*, 63, 19-37.
22. DiMaggio, P. (1994). Culture and economy. In N. Smelser & R. Swedberg (eds.), *Handbook of economic sociology* (pp. 27-57). Princeton, NJ: Princeton University Press.
23. Dobbin, F. (2005). Comparative and historical approaches of economic sociology. In N. Smelser, & R. Swedberg (eds.), *The handbook of economic sociology* (pp. 26-48). New York, NY: Sage.
24. Fevre, R. (2003). *The new sociology of economic behaviour*. London, England: SAGE.
25. Fligstein N. (1996). Markets as politics: A political cultural approach to market institutions. *American Sociological Review*, 61, 656-730.
26. Fligstein, N. (1990). *The transformation of corporate control*. Cambridge, CA: Harvard University Press.
27. Fligstein, N. (2001). *The architecture of markets: The economic sociology of twenty-first-century capitalist societies*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
28. Foster, J. B. (2006). Monopoly-finance capital. *Monthly Review*, 58(7). Retrieved from [https:// monthlyreview. org/ 2006/ 12/ 01/ monopoly – finance - capital/](https://monthlyreview.org/2006/12/01/monopoly-finance-capital/)

29. Foster, J. B. (2010). The age of monopoly-finance capital. *Monthly review*, 61(9). Retrieved from <https://monthlyreview.org/2010/02/01/the-age-of-monopoly-finance-capital/>
30. Granovetter, M. (1985). Economic action and social structure: The problem of embeddedness. *American Journal of Sociology*, 91, 481-510.
31. Granovetter, M., & Swedberg, R. (eds). (1992). *The sociology of economic life*. Boulder, CO: Westview.
32. Guillén, M., Collins, R., England, P., & Meyer, M. (2005). *The new economic sociology developments in an emerging field*. New York, NY: Russell Sage Foundation.
33. Habermas, J. (1984). *Reason and the rationalization of society*. Boston, Mass: Beacon.
34. Manza, J., & McCarthy, M. A. (2011). The neo-Marxist legacy in American sociology. *Annual Review of Sociology*, 37, 155-183.
35. Perrow, C. (2002). *Organizing America: Wealth, power, and the origins of corporate capitalism*. Princeton: Princeton University Press.
36. Petrov, A. (2013). Labour culture in the trap of economic globalization: View of contemporary economic sociology. *Journal of Economic Sociology*, 1(1), 116-129.
37. Roy, W. G. (1997). *Socializing capital: The rise of the large industrial corporation in America*. Princeton: Princeton University Press.
38. Smelser, N., Swedberg, R. (eds). (2005). *Hand book of economic sociology*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
39. Staples, C. L., & Staples, W. G. (2000). Reading Harry Braverman's labor and monopoly capital after twenty years. *Social Thought and Research*, 3, 182-193.
40. Swedberg, R. (2003). *Principles of Economic Sociology*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
41. Swedberg, R. (2004). What has been accomplished in New Economic Sociology and where is it heading? *European Journal of Sociology*, 45(3), 317-330
42. Talmud I. (2013). Economic sociology. *Sociopedia*. DOI: 10.1177/2056846013121.
43. White, H. (1981). Where do markets come from? *The American Journal of Sociology*, 87(3) 517-47.
44. Zafirovski, M. & Levine, B. (1997). Economic Sociology Reformulated: The Interface between Economics and Sociology. *Economics and Sociology* 56(3), 265-285.
45. Zelizer, V. (1989). The social meaning of money: Special monies. *American Journal of Sociology*, 95(2), 342-77.

46. Zukin, S., & Dimaggio, P. (1990). Introduction. S. Zukin, & P. Dimaggio. (Eds.), *Structure of caoital* (pp. 1-36). New York: Cambridge University Press

